

اشاره:

حسین منزوی شاعر است.
به همان اندازه که بعضی
شعرهایش را دوست داریم
بعض حرفهایش را قبول
نداشیم.

اما گفت آنچه گفت و
من خوانید. تعبیرش واضح
به هنر، تعهد، وظیفه و...
حداقل به طرح مستنه
می‌انجامد.

اگر قرار است هنر یا ادبیات
مردمی یا اجتماعی یا متعهد
یا... - که منزوی من گوید
نمی‌شود داشت - داشته
پاشیم شاید از لوازمش
شنیدن همین انتقادها و
ستجیدنشان در گفته تجربه
و نظر پاشد.

امیدواریم همانند این
شماره سوره بارها و بارها
میزبان غزلیات متعده‌اند او
پاشد.

حسین منزوی شاعر است...

بحث ادبیات مردمی بیهوده است

گفتگو با حسین منزوی

علی محمد مؤبد



**حافظ و اهیج دانشگاه یا پادشاه یا
وزیری لقب لسان الغیب نداده
است بلکه این تعهد هنری و نگاه
هنری حافظ است که پرده از اسوار
برهمی دارد**

سال دوره گذار را مدام مشغول تجربه استه
فرضایک مصروف را از شعر کم می کند بدیک
نمی مصروف از گذار، بدیک تو نیم مصروف
می گذارد بد دوباره مثلاً یک پنج مصروفی
می سازد و همین جوری مدام در حال عوض
کردن و ساختن است.

ولی مساله جالب و مهم این است که در
کل این مدت وابستگی به شعر گذشته نیما را
رهانی کند. ما می بینیم که دو سال سه سال
وقت صرف می کند تا یک تالب‌های را
پشتکنید یک سدهای را پشتکنید ولی بعد
می بینیم که در طول یک سال نیما فقط قطمه
می نویسد و اصلاً آن کار را رها می کند. به نظر
من مثل عاشقی است که دارد دل می کند از
یک کسی، از یک جایی ولی این دل کتن
یک بار برای همیشه نیست. گاهی برمی گردد
هنی نگاه می کند گاهی می رود گاهی
می شنیدن صحبتی می کند. حرفی می زند و...
در این سالهایی که گفتم نیما مدام در حال
رقن و عقب گرد - نه عقب گرد کامل و به
مفهوم متعارف - است و بالاخره می بینیم که
قدم به قدم می رسد به عناصر پیشنهادی
خودش و ختماً شما می دانید که ما در شعر
معاصر خودمان و اصلاً در تاریخ شعر ایران
هیچ شاعری را نمی شناسیم که این قدر به کار
خودش اگاه باشد، نیما رکار و هر تمرنی را
که انجام داده است ختماً از آن صحبت کرده
است باید بگردد و پیدا کنند، گاهی شاشیه
نوشته استه گاهی مقدمه نوشته استه گاهی
متلا فلان کاری را که در فلان شعرش کرده
و کار تازه بوده را متلا در نامه‌هایش توضیح
می دهد در نامه‌هایی که به عالیه می نویسد؛
نامه‌هایی که به خواهرش می نویسد
نمایه‌هایی که به برادرش می نویسد و
نامه‌هایی که به اشخاص و افراد مختلف
می نویسد تمام این‌ها به نظر من آموختنی
است. تمام این‌ها اگر ما با چشم دقیق نگاه
بکیم، پازل به پازل و تکه به تکه کلیت افکار
نیما را شکل می دهد و وقتی شما می این آثار
را بررسی می کنید می بینید که تقریباً مجموعه
پیشنهادهای نیما را در برابر خودتان دارید.

به نظر شما چهارهای قدر و
قوی تری که توانستند در گذار
حروف های نیما را و برداشت های
هنری معاصر از زندگی معاصر بدند
چه گسانی بودند؟!

ما یک مشکل داریم و آن این که از
زمانه این‌ها فاصله گرفتایم و نمی توانیم
شرایط و محدودیت‌های این‌ها را به طور
کامل در گذار کنیم اما به هر حال ناچاریم با
همین امکانات و گاهی‌های موجود تحلیل
کنیم... نیما با یکی دو سال تفاوت همزمان
است با شهریار، شهریار را البته خلیل‌ها شاعر
امروز نمی دانند و به نظر من این خطاست
خطای بزرگی است: شهریار درست است که
شاعر رمانیک است اما در همین رمانیسم
خودش اوج‌هایی دارد که خلیل قابل توجه

انسان شاعر در لحظه شروع در طور کامل با
ناخودگاه خودش مربوط است و این ناخودگاه
جز به حس خود شاعر و وجودیات خود شاعر
نمی پردازد. یعنی به نظر من دروغ است اگر
من بگویم که دیشب یک شعری نوشتم
برای گرسنگان آفریقا یا برای سیاهان

آمریکا... همه این چیزهایی که می بینیم که
دوستان این جا می نشینند و برای آمریکا شعر
می گویند. هنر به خودش متعدد است شعر به
خودش متعدد است و به اخلاق مخصوص
هنر؛ به همین دلیل است که گاهی شاعران
بزرگ کارهایی دارند که با اخلاق عمومی
نمی خوانند و به نظر من هیچ حرجی هم بر
آنها نیست.

حافظ مستقیماً با خودش مواجه می شود و
با خودش بخورد می کند اما هیچگز حافظ را
تحتله نمی کند می بینید که به حافظ متل
قرآن تعالیٰ زده می شود و واقعاً جواب هم
می دهد. این به نظر من برانت هنر است از
اخلاق عامه؛ هنر با تمدهای جمعی و یا
اخلاق جمعی یک جا و در یک مسیر قرار
نمی گیرد. هترمند با تمدهای خاص هنری و
با پایندی به اخلاق ویژه هنر می تواند به
جهاتی خلیل بالایی برسد؛ حافظ را هیچ
دانشگاهی، هیچ پادشاهی، هیچ وزیری لسان
الغیب لقب نداده است لکن این تعهد هنری و
نگاه هنری حافظ است که پرده از اسرار
برمی دارد و او را به این مرتبه‌ای که دارد
می رساند ادبیات برای انسان زیانکار نسخه
نمی پیچد، کار ادبیات نهایتاً دست گذاشت
روی بیماری است و این نسخه‌ها را باید
دیگران بیچند، کار شاعر نسخه پیچیدن
نمی نیست.

یعنی به نظر شما ادبیات باید به
دنبال زیبایی باشد و زیبایی را هدف
بگیرد؟
بله، مطمئناً ممین جوری است؛ البته باز
زیبایی هم در این جا تعریف خاص خودش را
دارد زیبایی‌ای که هنر به آن معتقد است
همچنان که اخلاق هنر با اخلاق عامه
متقاو است معيارهای هنر در زیبایی هم
متقاو است، برای تشخیص زیبایی و ایجاد
زیبایی...

به نظر شما برای رسیدن به
همین زیبایی شعر معاصر ایران چه
گرده است؟
شعر معاصر آغازش به نظر من با تولد و
انتشار افسانه نیما است که در سال ۱۳۰۴
سرویده شد و در سال ۱۳۰۴ منتشر شد ولی
همچنان که می دانید نیما بعد از افسانه در
حدود شانزده سال را در جستجو و در کند و کاو
بود برای پیدا کردن آن راهی که دنبالش بود
نیما در سال‌های ۱۳۱۹ یا ۱۳۲۰ شعر قنوس
را می سازد که در عین حال که اولین شعر
نیما نیما است هنوز هم یکی از بهترین
شعرهای نیمایی معاصر است. نیما این شانزده

دارم زندگی می کنم؛ بعد از دوره بیماری
و عمل جراحی؛ بیشتر ساکن زنجان هستم؛
خیلی کم به سفر می روم. طبعاً زنجان برای
من آرامتر است و امنیت خاطر بیشتری
احساس می کنم؛ هر چند که هر جایی که
شهر کوچک و چه شهر بزرگ حسن‌ها و
عیب‌های خاص خودش را دارد کار به معنی
کار؛ به معنی فعالیت اداری و سازمانی ندارم و
قبلاً هم نداشتم؛ اما کار خودم را دارم؛ کاری
که زندگی و سرونشت برای من تعیین کرده
است. وقتی که پذیرفتی و پذیرفتند که شاعر
هستی طبعاً یک تعهدی و مسوولیت‌هایی را
هم باید پذیری و به خاطر ایقای این تعهد
طبعاً کارهایی و اشتغال‌ای خواهی داشته؛ سفر
کردن گاهی و دیدارهایی داشتن علی
الخصوص با جوانترها، که من دوست دارم با
جوان‌ترها گفتگو کردن و با جوان‌ها بودن را
احساس نفس جوان‌ترها برای من ارزی
زاست و جای مهمی در زندگی من دارد... در
کتاب این اشتغالات به خدمت پدر و مادر پیرم
هم مشغولم که عشق من است و همین
اشغال هم باعث شده که به خلیل از سفرها و
این جور کارهایم هم نتوانم برسم... در کتاب
همه این‌ها به مطالعه هم مشغولم...

**وقتی که
پذیرفتی و
پذیرفتند که
شاعر هستی
طبعاً یک تعهدی
و مسوولیت‌هایی
را هم باید
پذیری**

در چه زمینه‌ای مطالعه می کنید؟
خیلی به رمان علاقه دارم. هیچ وقت
این کار را ترک نکردم و مطالعات اختصاصی
هم در زمینه ادبیات دارم. غیر از این اخیراً یک
دوره‌ای تاریخ سلطنت رضاخان را دارم مطالعه
می کنم. قرآن کریم می فرماید: که «ان
الانسان لغی خسر» من اعتقاد دارم که اصلاً
سرش انسان با زیان و با خسaran آمیخته
است. انسان وقتی که نخستین میوه ممنوعه
را چید و خود به خودش اولین ضریب را زد و
این جزء سرش انسان شد یعنی به خود
آسیب رساندن. همه ما به نوعی این وظیفه را
به عهده گرفته‌ایم که به خودمان زخم بزنیم؛
منتها بعضی سعادتمندترند که فقط به
خودشان زخم می زنند و دیگران از آنها در
اماوند. مطالعه تاریخ شناخت ما را از این انسان
عمیق‌تر می کند انسانی که حتی در عشق که
لطیف‌ترین و عزیزترین رابطه‌ها هم هست
گاهی به زخم زدن روی اورد و اصلاح‌گیری و
گریر از این زخم زدن ندارد و از این آسیب
رسانند...

**وظیفه ادبیات درباره این انسانی
که شما تعریف کردید چیست؟**
من معتقدم که این وظیفه‌ایی که برای
ادبیات تراشیده‌اند و این بحث‌هایی ادبیات
مردمی، ادبیات حزبی و ادبیات خصوصی،
ادبیات جمعی و... همه بیهود است. من
 فقط به یک چیز معتقدم و آن این که هنر جز
به خودش به هیچ چیز متعدد نیست. حتی
من باور ندارم که شاعری موقع خلق اثر به
فکر مردم باشد به فکر خوشبختی جامعه یا
این جور مساله‌ها باشد. من فکر می کنم که

باور نداوم که شاعری موقع خلق اثر به فکر خوشنی‌ها جامعه با این جوزستانه‌ها باشد

من فکر من کنم که انسان شاعر در لحظه سروش به طور کامل با ناخودآگاه خودش مربوط است

بوده است. ما حرفکت، قلچه، چهش نازهای از قیصر ندیده‌ایم، قیصر انسان بسیار شریف است. من خود خوبی بودش دارم ولی قیصر یک استعداد نای بود که در وضعیت ناپسامان زندگی ما و در تنجیه این که تعریباً هیچ کس سر جای خودش نیست و این که از یک شاعر؛ جامعه و حتی خواص جامعه و اولیای ادبیات چیزهای دیگری می‌خواستند هرگز به فکر این نبودند که ما مثلاً یک شاعر را به جای این که تبدیل پکنیم و بگذاریم تبدیل شود به یک ماشین تدریس به طوری که اگر مثلاً غواص هم بینند خواب فلاں درس و فلاں درس را خواهد دید که چه طور دارد تدریس می‌کند. اجازه بدهید شاعر بماند. من معتقدم ادم‌هایی که استعداد ویژه‌ای دارند ادم‌هایی که ثابت می‌کنند و نشان می‌دهند که ظرفیت‌های خاص دارند؛ اگر جامعه به آن‌ها سرویس بدهد آنها تولید خواهند داشت. بدنه بستان جامعه اگر درست باشد ادمی مثل قیصر نیاید فناشود. ادمهای دیگر هم بوده‌اند که این جویی فنا شده‌اند.

- بالآخره در همین دوره باوجود این بحث‌هایی که شما فرمودید آیا قبول ندارید که مثلاً احمد عزیزی یک امکاناتی را به زبان داد و یک فضای جدیدی را برای تعبیر هنری گشود و دست کم آن جسارت زبانی را به عنوان یک میراث از خودشان باقی گذاشت؟

این‌ها که شمامی فرماید بی‌سابقه نبود که احمد عزیزی ایجاد کرد به باشد؛ شطحهای در ادبیات ما هست و بعد اینکه احمد عزیزی الان چه می‌کند؟

- آیا مثلاً محمد کاظم کاظمی نوع دغدغه‌های تازه و دیدگاه تازه‌ای نسبت به مضمون شعر را مطرح نکرده؟

... عرض می‌کنم که آیا کافی است که کسی برای این که شاعر بزرگ بشود بیاید یک جرقه‌ای بزند و یک پرتوی به روی یک گوشاهی بیاندازد جرقه زدن کار هر کسی است.

- شاعر بزرگ شدن منظور من نیست؛ بحث این است که نسل بعدی آیا از کار این‌ها نمی‌تواند بذری بردارد و پرورش بدهد آیا نمی‌تواند شعر کاظمی، شعر قیصر نشانده‌شده یک واه نیموده یا کم پیموده شده باشد؟

من گویم قیصر امین پور فضای امپلور کنندگی ارائه داد؛ ولی اگر تفاهم نداشته باشد طرف مجموعاً چیزی نمی‌شود چیزی که

حدود چهار پنج سال پیش در یک مصاحبه‌ای در پندری عباس می‌گفت که شاعری نمی‌شاسم که در روزگار ما شعرش مطرح باشد مطرح بودن این نیست که شما چند تا شعری چاپ کنید و عده‌ای از هم‌نسلان شما این را بخوانند مطرح بودن یعنی این که این‌ها یک جای خالی را پر کرده باشند این که ادم احسان بکند اگر این‌ها بیوندند یک چیزی کم بود مثل همان چیزی که من در مورد مثلاً شفیعی کدکنی معتقدم که شعرش چیزی به تاریخ شعر ما نیفروند است؛ من احسان نمی‌کنم که در این بیست و چند سال شاعری به ظهور رسیده باشد و یک کسی سری باند کرده باشد که توانسته باشد سری در میان سرها به حساب آید.

متاسفانه من کسی را نمی‌شاسم که مثلاً از سال صحت شروع کرده باشد شعر را و به جایی رسیده باشد تنهای کسی که من امید بسته بودم «قیصر» بود او هم متاسفانه فکر می‌کنم که گرفتار زندگی شد. هنر قریانی می‌طلبد، فدیه می‌طلبد، فدیه‌ای که شاعر می‌تواند بدهد در قبال شعر زندگی اش است. یعنی شما نمی‌توانید شاعر بزرگی باشید و در کتابش مثلاً یک وزیر خوبی باشید، بانکدار خوبی باشید حتی به نظر من نمی‌شود در کتاب این یک معلم خوب، یک شهرو خوب یک پدر خوب باشید یعنی وقتی که ما اسر سپریدم به شعر دیگر این سر را نمی‌توانیم از شعر پس بگیریم و به یک محضر دیگری ببریم و اگر این سر را پس بگیریم یعنی یک شاعری ناچار باشند که در آن واحد چهار پنج حرکت مختلف داشته باشد به ظرف من به او نمی‌شود امید بست. قیصر این اواخر در سالهایی که باید به نظر من از این‌ها کسی که بیشتر از هر کسی تحت تأثیر نیما است اتفاقاً اخوان نیست و شاهرومدی و شاملو بیشتر تحت تأثیر نیما هستند یعنی شعرهای اولیه شاهرومدی و شاملو را اگر نگاه بکنید من می‌دانم از جانه زندگی شد. اگر شما مجبور بشوید به خاطر زندگی و تأمین معاش خانواده‌تان مثلاً در هفته پنجاه ساعت تدریس بکنید آن هم در تهران در جایی که در هر یک ساعتی که شما در کلاس شرکت می‌کنید یک چیزی از شاعر بالای شعر نباشد و اگر خیلی تجربه شعر نداشته باشید ممکن است اشتیاه بکنید و بگویید که این شعرها را نیما ساخته است با همان زبانی که نسبت به اصول عادتی زبان بی‌اعتنایست و یک زبان خراسانی است با رنگ و بوی لهجه مازندرانی و یک سنت شکنی و عادت شکنی مستمر... ولی البته موفق ترین شاعر همان اخوان است که کسی مثل او شعر نیمایی را درک نکرده است و بهترین تحلیل را هم او در «عطاؤ و لقای نیما» و «نوعی وزن در شعر فارسی» ارائه داده است...

خلاصه این که هیچ شاعر بزرگی نداریم که در کتاب شاعری توفیق دیگری بدم اورده باشد. امکان ندارد آدم خودش را شقة کند و هر شفهای هم نمی‌در خدمت یک چیزی باشد که یکی از این‌ها شعر باشد: قیصر اولیل سالهای شاعری اش که مصادف با اویل جنگ هم بود شعرهای بسیار زیبایی درباره جنگ ساخت که امید یک فضای تازه و دلنشیز می‌داد اما در این چند سال اخیر کارهایی اگر کرده است تکرار فضاهای قبلی

است. شعر «هذیان» دل شهریار یک کار خلی بزرگ است که به نظر من مقداری از غنی قارسی زبان‌هایی که نمی‌توانند منظمه خود را بخوانند چیزی می‌کند کم جلوتر، عقب‌تر از این تو نفر ایرج و بهار و رشید یا سمعی هستند که یک تلاش‌هایی کردن‌ولی شعر یک جویان کلی است ولی یک جویان‌های خودتری در داخل این راه می‌افتد و کم کم بزرگ می‌شود؛ من در کتابی که انتشارات برگ منتشر کرده است گفته‌ام که شهریار در قسمت «مکتب شهریار» در دیوانش شعرهایی را منتشر کرده است که تحت تأثیر مستقیم نیما فراز دارد یعنی شعر «دو مرغ بیشتری»، «شعر افسانه شب» و «ای

این وظیفه‌هایی که برای ادبیات تراشیده‌اند و این بحث‌های ادبیات مردمی، ادبیات حزبی، ادبیات خصوصی، ادبیات جمعی و... همه بیهوده است

فروغ می‌گوید که ذات شاعرانه و صفاتی می‌تواند از یک شاعر رمانیک مثل شهریار شعری مثل «ای وای مادرم» را صادر کند و یاور من هم همین است که «ای وای مادرم» در حیطه و حال و هوای خودش شعر موفقی است. در نسل بعدی طبعاً شاعرانی قرار می‌گیرند که از نیما مستقیماً متاثر هستند؛ البته در همین نسل ما شاعران دیگری را هم ماریم که چون فقط حرکت بوده و تأثیری گذاشته است ما از آن صحبتی نمی‌کنیم؛ شاعران مکتب خروس‌جنگی، آقای تندرکا و هوشک ایرانی... نسل بعدی نسل بالافصل نیما است اخوان هست و شاملو هست و شاهرومدی هست و رحمانی هست و نادربور هست و کسرانی هست و مشیری هست و... حالاً شاید اینمی هم از خاطرم رفته باشد. البته بین این‌ها هم تفاوت‌های هست و شاهرومدی هست و رحمانی هست و نادربور هست و کسرانی هست و مشیری هست و... حالاً شاید اینمی هم از خاطرم رفته باشد. البته بین این‌ها هم تفاوت‌های هست و شاهرومدی و شاملو بیشتر تحت تأثیر نیما هستند یعنی شعرهای اولیه شاهرومدی و شاملو را اگر نگاه بکنید من می‌بینید که اگر نام شاعر بالای شعر نباشد و اگر خیلی تجربه شعر نداشته باشید ممکن است اشتیاه بکنید و بگویید که این شعرها را نیما ساخته است با همان زبانی که نسبت به اصول عادتی زبان بی‌اعتنایست و یک زبان خراسانی است با رنگ و بوی لهجه مازندرانی و یک سنت شکنی و عادت شکنی مستمر... ولی البته موفق ترین شاعر همان اخوان است که کسی مثل او شعر نیمایی را درک نکرده است و بهترین تحلیل را هم او در «عطاؤ و لقای نیما» و «نوعی وزن در شعر فارسی» ارائه داده است...

بعد از این نسل، نسل آتشی و فروغ و رویانی و خوبی و شفیعی... هستند و بعد هم نسلی که من هم جزء آن‌ها هست عمران صلاحی و باکمی اختلاف محمدعلی بهمنی و سپانلو و...

در این دوره حرکت جویان شعر معاصر را چگونه می‌بینید؟

آرزو می کنم شعر فارسی وظیفه خودش را در
قابل انسان و خسaran انسان انجام بدهد

حتی شعر مثلاً حنظله بادغیسی را می فهمد و وقتی یک زبانی می تواند این ارتباط را بین ما و انسان های هزار سال پیش با این قدرت برقرار کند این جور نباید دستخوش این بازی ها شود بلکه از این بگوییم هوس بازی ها حتی، البته زبان فارسی هم بیدی نیست که با این بادها بارزد. زبان فارسی یک زبان زنده است و دارد راه خودش را می رود. آقای طرزی افشار خلی قدمی از این کارهایی که این آقایان دارند می کنند کرد است این که ما از کلمه ها فعل بازیم «شوپین» را بکنیم «شوپینیدن» قبلاً هم داشتیم که ما مکنیدیم ... یعنی رفیع مکه! متنها امروز اهالی زبان با طرزی افشار به عنوان یک مخرب زبان و خداکثر آئمی که یک کارهایی کرد است که اسباب خنده و تفریح و تمسخر است بخورد کرده اند و بس. حالا دوستان عزیز می توانند از طرزی افشار به عنوان اولین بنیانگذار این نوع زبان مبارک شوند.

حالاً دوباره برمی‌گردیم سر همان بحث
خدمان و این که چرا ما شاعر بزرگ نداریم در
این دوره خاص؟ چرا این شوریدگی و آن جان
شیفته ظهور نمی‌کند؟

دلیلش به نظر من در زندگی امروز است و
در همین نابسامانی که عرض کردم و در احساس
عدم امنیت، آدمهایی مثل نیما استننا هستند؛ او
زندگی خودش را وقف شعر کرد که توانست
نقشی دراندازد نیما کار نمی‌کرد ممکن است یک
عوايدل ملکی داشته که آن هم اواخر عمر به
دردش نخورد و با حقوق عالیه خانم زندگی
می‌کردند متنها این آدم با همان دست خالی شعر
برایش ارج و قربی داشت و عشقش بود و این را
ما در تامه‌هایش می‌بینیم که متناسفانه تامه‌های
نیما هم بعد از مرگ طاهباز منتشر نشد و پسر
نیما «شرگیم» صلاحیت برای این کار ندارد...
بله مساله در همان جان شیفتنه است که شما به
خوبی اشاره کردید وقتی کسی آن شوربیدگی و
آن سرفوشت را ندارد با اولین تشریف زندگی، شعر را
رهای می‌کند و می‌رود دنبال کار خودش. اختلاف
از آن جایی شروع می‌شود که چرا من فلان چیز
را نداشتی باشم یکی مثل نیما انتخاب می‌کند
شعر را و یکی مثل خالهای از آن طرف دیگر

آخر صحبت اگر حرف خاصی دارید
که احساس من کنید ناگفته مانده است
یغروماید؟

صحبت خاص ندارم، فقط همین آرزو
می کنم - و همین جوری هم می شود - که شعر
فارسی از میان سنتگلایخها و گردنهای خطرناک
راه خودش را پیدا کند و وظیفه خودش را در قبال
انسان و خسaran انجام بدهد؛ وظیفه ای که
نمایش درد و نمایش بیماری است.

نشود کنارش گذاشته گفتمن که جرقه را همه
می زند ولی ادامه دادن و کمال دادن این حرکت
مهمه است شاعر متوسطی بنام هائف اصفهانی
آن شاهکار را خلق می کند در شعر فارسی ولی
بعدش چی؟

- ادم‌هایی که در همین حد موفق شدند به نظر شما کی‌ها هستند. آقای معلم مثل؟!

نه معلم را من اصلاً شاعر معاصر نمی‌دانم.
معلم شاعر قرن چهارم و این‌ها است: من بعضی
جهش‌ها و حرکت‌های قیصر امین پور را،
حرکت‌هایی از حسن حسینی را، حرکت‌هایی از
میرشکاک و عبدالرضاخانی را بیشتر از این‌ها
می‌پسندم. ضعنا من این را هم بگویم که در
سفرهایم از بسیاری جوان‌هایی که هیچ نامی
ندازند شعرهای خیلی خوبی می‌شنوند که نشان
من دهد! شعر حرکت خودش را دارد یعنی از بیرون
ممکن است که ما بینیم که نشانه توفیق و
نشانه زندگی نداشته باشد ولی به آرامی شعر دارد
حرکت خودش را می‌کند. این جریان‌هایی هم
که الان در شعر به وجود آمده است شعر پست
مدرن و شعر سپاهنیابی و شعر... این‌ها هم به

نظر من نه زهرتند براي شعر ما و نه درون شعر
ها هستند. اين جريان‌ها هيبيشه وجود داشته
است و هيج واهمهای تبادل از اين جريان‌ها
داشته و هيج واهمهای هم تبادل به جوان ترها
متقد شود. من هيج متقد نيستم کارهایی که
در سه هفت هشت ده سال براهنه کرده یا
پایان‌اهی کرده کارهای خوبی هستند. براهنه
جایی نوشته بود که چرا دیگر من يك شاعر
نيستم. من عرض می‌کنم که آقای

وچ وفت در شعر توفیقی نداشته‌اید. این کوید نوشتم و بعد خط زدم و بعد کلمه را می‌زند این همان‌نی است که... آخرين باز
ن براهنی چون افتتاحیه نمایشگاه
ن کلتور هان براز شاپور دیدم یاد است
عمران صلاحی بود پرسیدم که آقای براهنی
ما چیست؟ آیا واقعاً می‌شود با زبان
س ایش را کرد؛ با زبان سعدی و حافظ فکر
نمی‌شد این کار کرد. این بلا راسوش

مودت است که زیان فارسی به عنوان
ت بسط ازشمند اگر از بین برود؛ مان
کی نخواهد داشت ما به عنوان ملتی با
شکستها و این افتادنها و
زشمند را داریم. الان

جامعه باید اجازه بدهد شاعرها، شاعر
یمانند و محیور به اشتغالات دیگر نشوند

بوب ٤٥

یان با که خود را پوشاند
نم تغیر نمود
خموشان شوند پوشانند
که آنون شنیده بروند